



السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خَيْرَ الْأَنْصَارِ

سلام بر شما ای بهترین یاران

توضیح:

بسته محتوایی محرم تلاشی است ناچیز در جهت غنی سازی روضه های عاشورا با تکیه بر منابع اصیل و معتبر تاریخی به فراخور هیئت تراز انقلاب اسلامی و با هدف ارائه تصویری منسجم و اصولی با توجه به سه عنصر اساسی عقل، حماسه، و عاطفه که شامل سرفصل های کلی؛

۱. فرازی از زیارت ناحیه مقدسه

۲. گریزهای مناجاتی (مناجات با خدا و امام حسین)

۳. مناجات با امام زمان (عج)

۴. مدح و حماسه

۵. ذکر مصیبت

۶. عبرتها

تذکر؛ در این بسته با توجه به اهمیت حفظ متون کلیدی و اصلی مقتل سعی شده که جملات موجز و کاربردی انتخاب شود، و ترجمه آنها به زبان رسمی در ذیل آنها آورده شود، در بعضی قسمت ها که مضمون پردازی شده است، با علامت ستاره (*) و با زبان محاوره ای مشخص شده است.

فرازی از ناحیه مقدسه؛

انعکاسِ عشقِ بازیِ اصحابِ سیدالشهدا (ع) در سلام‌های امام زمان (عج)
*این سلامها، جملاتی رو از باوفاترین اصحاب عالم نشون میدن، که از زبان مبارک امام زمان داره به دست ما میرسه، این یه معنایی داره، یعنی این جملات که مربوط به اصحاب سیدالشهدا هستن، باید به زبان حال ما (یعنی امام زمانی ها) تبدیل بشه، تمرین کنیم که راست حسینی این جملات رو به امام زمانمون بگیم و عمل کنیم..

۱. عشق بازی مسلم بن عوسجه اولین شهید؛

السَّلَامُ عَلَيَّ مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَ قَدْ أَدِنَ لَهُ فِي
الْإِنْصِرَافِ أَنْحُنُ نُخَلِّي عَنْكَ وَ بِمَ نَعْتَذِرُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَدَاءِ حَقِّكَ وَ لَا وَ
اللَّهِ حَتَّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي وَ أَضْرِبَهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ فِي
يَدِي وَ لَا أَفَارِقُكَ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ
ثُمَّ لَمْ أَفَارِقُكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ وَ كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ وَ أَوَّلَ شَهِيدٍ
مِنْ شُهَدَاءِ اللَّهِ...

سلام بر مسلم بن عوسجه اسدی، که وقتی حسین به او اجازه بازگشت از صحنه ی کربلا را داد، خطاب به امام گفت: آیا ما تو را تنها بگذاریم؟! آنگاه در این باره که حق تو را بجای نیاورده ایم چه عذری در پیشگاه خدا بیاوریم، نه، به خدا سوگند تو را تنها نخواهیم گذاشت. آنقدر با آنان خواهم جنگید تا نیزه ی خود را در سینه ی آنان بشکنم و تا بدان هنگام که قبضه ی شمشیر در دست من است بر آنان خواهم تاخت و اگر دیگر اسلحه ای در دستم باقی نماند، با سنگ خواهم جنگید و هرگز از تو جدا نخواهم شد تا آنکه همراه تو (بجنگم تا) بمیرم.

*ترجمه به روز این جملات مسلم بن عوسجه این میشه؛ آقا جان یا امام زمان! تا جون دارم تو خط تو میمونم و میجنگم،(این نیزه



و سلاحی که مسلم گفت تو سینه دشمنت جا میدم، امروز میتونه قلم و علم یه دانشجو یا طلبه باشه، حجاب یه خانم باشه، صداقت یه کاسب باشه و... با این سلاحم خاری میشم تو چشم دشمنات، یا امام زمان (عج)!

آخرین وصیت مسلم بن عوسجه به حبیب بن مظاهر؛ مسلم بن عوسجه در آخرین لحظه عمرش به حبیب که بالای سرش آمد یک وصیتی کرد؛ با اشاره به سمت حسین، گفت؛ من تو را به این شخص سفارش میکنم که در راهش کشته شوی تاریخ الامم طبری، ج ۵ ص ۴۳۵ (همون وصیتی که اکثر شهدای ما از مسلم یاد گرفتن، که هوای ولایت رو داشته باشید)

۲. عشق بازی سعد بن عبدالله حنفی؛

السَّلَامُ عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَ قَدْ أَدِنَ لَهُ فِي
الْإِنصْرَافِ لَا نُخَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ فِيكَ
وَ اللَّهُ لَوْ أَعْلَمَ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُدْرَى وَ يُفَعَلُ ذَلِكَ بِي
سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ وَ كَيْفَ لَا أَفَعَلُ ذَلِكَ
وَ إِمَّا هِيَ مَوْتُهُ أَوْ قَتْلُهُ وَاحِدَةً ثُمَّ هِيَ الْكِرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا
فَقَدْ لَقِيتَ حِمَامَكَ وَ وَاسَيْتَ إِمَامَكَ وَ لَقِيتَ مِنَ اللَّهِ الْكِرَامَةَ فِي دَارِ
الْمُقَامَةِ حَشَرْنَا اللَّهُ مَعَكُمْ فِي الْمُسْتَشْهِدِينَ وَ رَزَقْنَا مُرَافَقَتَكُمْ فِي أَعْلَى
عَلِّيْنَ

سلام بر سعد بن عبدالله حنفی، که وقتی امام به او اجازه ی بازگشت را داد خطاب به امام گفت: هرگز تو را تنها نخواهیم گذاشت تا خداوند شاهد باشد که ما در غیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پیمان خویش را دوباره ی تو حفظ کرده و به انجام رساندیم، به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می شوم و دوباره زنده می شوم، سپس بدنم را زنده زنده می سوزانند و این جریان هفتاد بار با من تکرار می گردد باز هم از تو جدا نخواهم شد تا آنکه در پیشگاه تو بجنگم و جان بسپارم. چرا چنین نکنم



در حالی که این تنها یک بار مردن یا کشته شدن است و بعد رسیدن به کرامت و عزتی که تا ابد پایان نخواهد داشت. سلام بر تو که جان خویش در این راه دادی و امام خود را یاری کردی و در زندگی جاوید از سوی خدا به کرامت و عزت رسیدی، خداوند ما را در میان شما شهیدان محشور کند و روزی ما را رفاقت و دوستی شما در «اعلی علیین» قرار دهد.

۳. عشق بازی بشر بن عمر خضرمی؛

السَّلَامُ عَلَى بَشْرِ بْنِ عُمَرَ الْخَضْرَمِيِّ شَكَرَ اللَّهُ لَكَ قَوْلَكَ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أذِنَ لَكَ فِي الْأَنْصِرَافِ أَكَلْتَنِي إِذْنِ السَّبَاعِ حَيًّا إِذَا فَارَقْتِكَ وَ أَسْأَلُ عَنْكَ الرُّكْبَانَ وَأَخَذْلِكَ مَعَ قَلْبِهِ الْأَعْوَانِ لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا. سلام بر بشر بن عمر خضرمی، سپاس و حمد خدای بر تو باد. حسین به تو نیز اجازه ی بازگشت از صحنه ی نبرد را داد اما تو خطاب به امام عرض کردی: بدن من زنده زنده، خوراک درندگان وحشی باد، اگر تو را رها سازم و بروم و از تو (برای رفتن) مرکبی بخواهم و تو را با کمی یاران تنها گذاشته، و خود آسوده خاطر بازگردم، هرگز چنین نخواهد شد.

۴. عشق بازی زهیر!

السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أذِنَ لَهُ فِي الْأَنْصِرَافِ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا أَأَتْرِكُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَسِيرًا فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَ أَنْجُو أَنَا لَا أَرَانِي اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ

سلام بر زهیر بن قین بجلی، که هنگامی که حسین به او نیز اجازه ی بازگشت داد خطاب به امام گفت: نه، به خدا سوگند هرگز چنین اتفاقی نخواهد افتاد، آیا فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را، در دست دشمنان اسیر شده رها سازم و خود را نجات دهم؟ خداوند چنین روزی را در زندگی به من نشان ندهد.



بشارتی بسیار شیرین از امام زمان (عج)
 .. وَ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ خُلَطَاءٌ فِي دَارِ الْبَقَاءِ
 شما در رفتن به سوی ابدیت بر ما سبقت گرفتید، و ما هم به
 شما می پیوندیم
 * مخالطه؛ یعنی رفاقت صمیمی، یعنی اون دنیا، حسینی ها با
 امام زمانی ها تو یه جایگاه با صمیمیت تمام زندگی میکنند. این
 دو قافله در حقیقت یکی هستن.

نکات مناجاتی؛

ادب ظاهری و باطنی توبه ی حُر؛

۱. تصمیم قطعی به عدم بازگشت، حتی در صورت قطعه قطعه شدن (ادب باطنی)

إِنِّي أَخَيْرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَوَ اللَّهُ لَا أَخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئاً وَ لَوْ
 قُطِّعْتُ وَ أُحْرِقْتُ اللهوف، ابن طاوس ص، ۱۰۳

براستی که من خود را بین بهشت و جهنم مخیر مبینم، پس به خدا قسم چیزی را بر بهشت ترجیح نمی دهم ولو قطعه قطعه شوم و سوزانده شوم.

۲. دست برسر، نیزه و سپر واژگون، سر به زیر (آداب ظاهری)

ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ قَاصِداً إِلَى الْحُسَيْنِ ع وَ يَدُهُ عَلَى رَأْسِهِ اللهوف، ابن طاوس ص، ۱۰۳
 سپس به اسبش زد در حالی که به سوی حسین میرفت، در حالی که دستش روی سرش بود.

مُنْكَساً رُمَحَهُ قَالِباً تُرْسَهُ وَ قَدْ طَاطَأَ بِرَأْسِهِ حَيَاءً مِنْ آلِ الرَّسُولِ مُقْتَلِ
 الْحُسَيْنِ (ع)، المقدم ص: ۲۴۵

نیزه اش واژگون و سپرش واژگون و سرش به پایین بود از شدت حیا و شرم از خانواده رسول (ص)

وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَنْبْتُ فَتُبَّ عَلَيَّ اللهوف، ابن طاوس ص، ۱۰۳
 در حالی که میگفت خدایا یه سوی تو توبه کردم پس توبه مرا



بپذیر

دغدغه و عذاب وجدان شدید حُر چه بود؟!

فَقَدْ أَرَعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَ أَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ اللهوف، ابن طاوس ص، ۱۰۳

خدایا من دل‌های اولیائت و اولاد دختر نبی ات را ترساندم!
*اون روز با هزار سرباز جلو حسین و گرفتم و دل بچه هاشو لرزوندم..
(دل بچه های دختر پیغمبر یعنی حضرت زهرا رو ترسوندم، معلومه
حُر خیلی خودشو بدهکار مادر این خونواده میدونه!)
شاید ما مانع ظهوریم!

وَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرَّجُوعِ اللهوف، ابن

طاوس ص، ۱۰۳

و به حسین گفت؛ فدایت شوم، من همان کسی هستم که مدام
پشت سرت بود و نمی گذاشت برگردی! (به سمت کوفه یا مدینه)
*بیایید ما هم مثل حُر اعتراف کنیم، همش نگیم ما که مثل
حُر راهو به امام حسین نبستیم، نه عاشق همیشه خودشو متهم
میدونه! بگو آقا من همون منتظری ام که راه ظهورتو بستم، من
مانع شدم، گناهان من مانع شد که شما نیایید!!
خوف و رجا در توبه؛

وَ أَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ فَقَالَ الْحُسَيْنُ نَعَمْ يَتُوبُ

اللَّهُ عَلَيْكَ اللهوف، ابن طاوس ص، ۱۰۳

و من توبه کننده به سوی خدا هستم آیا راه بازگشتی برای من
هست؟! پس امام حسین(ع) فرمودند؛ بله خداوند تو را می بخشد.

*آدم اینجا میتونه معنی این جمله زیارت جامعه رو بفهمه که؛

يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ دُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ

ای ولی خدا به درستی که بین من و خدای عز و جل گناہانی
است که آنها را جز رضایت شما پاک نمی کند،

یعنی واقعا اگر ابی عبدالله از حُر نمی گذشت، میشد حر بخشیده
بشه!!

فقط با شهادت پاک میشوم!



ثُمَّ قَالَ فَإِذَا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ حَرَجَ عَلَيْكَ فَأَذِّنْ لِي أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ

اللّهوف، ابن طاوس ص، ۱۰۳

*گفت؛ حالا که اولین نفری بودم که بر علیه شما طغیان کردم (در حالی که حُر اولین نفر نبوده، بلکه از روی ادب خودشو گناه کارترین آدم میدونه) اجازه میخوام اولین شهیدت بشم (یعنی واقعا گاهی اوقات آدم یه جوری احساس شرمندگی میکنه که جز با شهادت همیشه از خجالت در اومد) البته امام حسین بهش اجازه داد ولی خیلی آقایی کرد، وقتی حُر زمین خورد آقا اودن و سر حُر رو به دامن گرفتن و نوکری حُر رو با این جمله شیرین تایید و امضا کردن، لَنْعَمَ الْحُرِّ حُرَّ بَنِي رِيَّاحٍ.. منتهی الامال ، عجب حُرّی بود این حُرّ پسر بنی ریاح، (کاش امام زمان هم لحظه آخر بیان و به ما هم مثل حر حکم آزادی بدن)

پای برهنه در میان عزاداران(خاطره ای در مورد شهید بابایی)

به خاطر دارم در یکی از روزهای ماه محرم، همراه عباس و چند تن از خلبانان مأموریت حساس و مشکلی را انجام داده و به پایگاه برگشته بودیم. به اتفاق عباس، ساختمان عملیات را ترک کردیم، در جلوی ساختمان ماشین آماده بود تا ما را به مقصد برساند. عباس به راننده گفت:

- «پیاده می رویم. شما بقیه ی بچه ها را به مقصد برسانید.»

من هم با تبعیت از عباس سوار نشدم و هر دو به راه افتادیم. پس از دقایقی به یکی از خیابان های اصلی پایگاه رسیدیم، صدای جمعیت عزادار از دور به گوش می رسید. کم کم صدا بیشتر شد. عباس به من گفت:

- «برویم به طرف دسته ی عزادار.»

بر سرعت قدم هایمان افزودیم. پرچم های دسته ی عزادار از دور پیدا بود. خوب که دقت کردم، دریافتم که هر چه به جمعیت نزدیک تر می شویم، چهره ی عباس برافروخته می شود. در حال پیش رفتن بودیم که لحظه ای سرم را برگرداندم. دیدم عباس



کنارم نیست. وقتی برگشتم دیدم در حال درآوردن پوتین هایش است. ایستادم و نگاهش کردم. او با آرامی پوتین و جوراب را از پا درآورد. آنگاه بند پوتین ها را با هم گره زد و آن را به گردن آویخت. سپس بی اعتنا از کنار من عبور کرد. با دیدن این صحنه، بی اختیار به یاد حر بن یزید ریاحی، هنگامی که به حضور امام شرفیاب شدند، افتادم. او در حالی که داشت به دسته ی عزادار نزدیک می شد دست هایش را از آستین درآورد. و بالاتنه لباس پروازش را دور کمر گره زد. با گام های تندی از من فاصله گرفت. من که بی اختیار محو تماشای او بودم، نگاهم همچنان به عباس بود که سعی داشت در میان جمعیت برود. او چند لحظه بعد در میان انبوه عزاداران بود. با صدای زیبایش نوحه می خواند و جمعیت، سینه زنان و زنجیرزنان، به طرف مسجد پایگاه می رفتند.

من تا آن روز گاهی در ایام محرم دیده بودم که بعضی پا برهنه عزاداری می کنند ولی ندیده بودم، که فرمانده پایگاهی با پای برهنه در میان سربازان و پرسنل عزاداری و نوحه خوانی کند.
پرواز تا بی نهایت، ص ۱۱۲

ابناء الزینب؛

فرازی از ناحیه مقدسه؛

۱. سلامی به عون بن عبدالله؛

السَّلَامُ عَلَى عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَانِ حَلِيفِ الْإِيمَانِ وَ
مُنَازِلِ الْأَقْرَانِ النَّاصِحِ لِلرَّحْمَنِ التَّالِي لِلْمَثَانِي وَ الْقُرْآنِ لَعْنَةَ اللَّهِ قَاتِلَهُ عَبْدُ اللَّهِ
بْنُ قُطَبَةَ النَّبْهَانِيِّ

سلام بر عون بن عبدالله بن جعفر طیار، در بهشت های پر نعمت، هم پیمان ایمان و متعهد به آن، پیکارگر با هموردان، نصیحت کننده به خاطر رحمان، و تلاوت کننده ی سوره ی حمد و قرآن، خدا قاتل او «عبدالله بن قطبه نبهانی» را لعنت کند.



۲. سلامی به محمد بن عبدالله؛

السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الشَّاهِدِ مَكَانَ أَبِيهِ وَ التَّالِي لِأَخِيهِ وَ وَاقِيهِ بِيَدْنِهِ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ نَهْشَلِ التَّمِيمِيِّ سَلَامٌ بِرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ، شَهِيدِي بِه جَايِ پَدْرَش وَ هَمَانَنَدِي بِرَايِ بَرَادَرِ شَهِيدَش، كِه بِا پِيكَرِ خُوِيَشِ اَزِ اُو نَگَهَدَارِي مِي كَرَد، خَدَاوَنَدِ قَاتِلِ اُو «عَامِرِ بِنِ نَهْشَلِ تَمِيمِي» رَا لَعْنَتِ كَنَد. نَقْلِي اَزِ كِتَابِ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ مَرْحُومِ آيَتِ اللَّهِ سَيِّدِ مُحَمَّدِ جَوَادِ ذَهْنِي تَهْرَانِي (رِه)

در منابع دست اول نحوه شهادت محمد بن عبدالله و عون بن عبدالله نیامده است، اما نقلی که در کتاب مقتل الحسين مرحوم آیت الله سید محمد جواد ذهنی تهرانی (ره) وجود دارد با مضمون سلامهای امام زمان به محمد و عون بن عبدالله سازگار است، به این خاطر این قسمت را از کتاب ایشان (با اندکی اختصار) انتخاب کرده ایم؛

مرحوم صدر قزوینی در حدائق فرموده؛

قال العلامة في البحار: و خرج محمد بن عبدالله بن جعفر...
مرحوم علامه مجلسی در بحار فرموده: محمد بن عبدالله بن جعفر پس از اجازه از شاه شهیدان دست مادر و صورت برادر را بوسید و با خویشان خداحافظی کرد و قدم به معرکه نهاد و این رجز می خواند؛

نَشْكُوا إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعُدْوَانِ قِتَالِ قَوْمٍ فِي الرَّدَى عِيَانِ
قَدْ تَرَكُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ وَمُحَكَّمِ التَّنْزِيلِ وَالْبَيَانِ
وَظَهَرُوا لِلْكَفْرِ وَالطُّغْيَانِ

از دشمنان به خدا شکایت می کنم، با گروهی که پستی و ذلتشان آشکار است می جنگم -آنان- که نشانه های استوار و روشن قرآن را رها و کفر و سرکشی را آشکار کردند.

ثم قاتل حتى قتل عشرة أنفس پس نبرد نمایانی کرد و با شجاعت تمام، ده نفر از نامداران را به خاک تیره انداخت، عامر بن نهشل



تمیمی بر وی تاخت میوه دل زینب را نقش زمین کرد، خبر به
زینب(س) رسید آن مخدره اصلا بی تابی نکرد و فرمود؛
گر جوانم ز دست رفت چه غم از سر شه مباد موئی کم

شهادت عون بن عبدالله بن جعفر؛

عون بن عبدالله چون برادر را کشته و در خون آغشته دید، بی
اختیار خود را در میان معرکه انداخت قاتل برادر را دید که بر
سر کشته او ایستاده و شمشیر خون آلود در دست دارد، عون به
یک ضربت کاری قاتل برادر را هلاک کرد، و با جوانان دیگر همت
کرده، نعش برادر را به خیام آوردند و خود نیز خدمت امام (ع)
آمد و اذن شهادت خواست؛

حضرت وی را در آغوش گرفت، صورتش را بوسید و با چشم گریان
به او اذن میدان داد.

مرحوم مجلسی در بحار فرموده؛

ثم خرج من بعده عون بن عبدالله بن جعفر

سپس بعد از محمد، عون بن عبدالله بن جعفر به میدان آمد و
این رجز را خواند؛

إِنْ تَنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ شَهِيدٌ صِدْقٍ فِي الْجَنَانِ أَزْهَرِ

يَطِيرُ فِيهَا بِجَنَاحِ أَخْضَرٍ كَفَى بِهَذَا شَرَفًا فِي الْمَحْشَرِ

اگر مرا نمی شناسید بدانید که من فرزند جعفر طیار (ع) هستم
کسی که از روی صدق شهید شد و در بهشت درخشان جای دارد
. در بهشت با بال سبز پرواز می کند و همین شرف در محشر
کافیست.

مرحوم مجلسی در بحار می فرماید؛

حتى قتل من القوم ثلاثة فارس و ثمانية عشر راجل

سه سواره با هیجده پیاده خنجر گذار بر وی حمله کردند، عون
به عون الهی همه را کشت ناگهان عَبْدَ اللَّهِ بْنِ قُطَيْبَةَ النَّبْهَانِيِّ که
از شجاعان عالم بود، بی خبر از کمین بر آمد و عمودی از



آهن بر پشت عون زد که تمام فقرات و استخوانهای وی را شکست
و نخل قامتش بر زمین افتاد و جوانان رفتند و نعش وی را آورده در
پهلوی برادر خوابانیدند.





موسسه فرهنگی رسانه‌ای نفحات صبح

بلوار امین، کوی ۱۰ پلاک ۲۰، طبقه سوم

تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۴۲۰۶۴

فکس: ۰۲۵-۳۲۹۴۲۰۶۸

MahdiSalahshour.ir

منتظر نظرات و پیشنهادات سازنده شما هستیم.